

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم اولین اشکالی که بر فرمایش مرحوم نائینی (قدس سره) وارد می‌شود، این است که وجهی برای اختصاص نزاع - محذور ملاکی - به باب انفتاح وجود ندارد، نزاع هم در باب انفتاح جریان دارد و هم در باب انسداد. و به همان بیانی که در باب انفتاح دفع محذور می‌کنیم، به همان بیان نیز در باب انسداد دفع محذور می‌شود.

نکته دقیق‌تر این است که انفتاح مجرد فرض بوده و هیچ واقعی ندارد. و نیز عرض کردیم از کلمات امام (ره) هم می‌شود این را استفاده کرد؛ مرحوم آقای خوئی هم به این تعبیر تصریح کردند. قبل از این دو بزرگوار نیز مرحوم محقق بروجرودی در اصولشان تصریح کردند که انفتاح به این معنا، مجرد فرض است و واقعیته ندارد. روی این بیان، دیگر اصلاً جدا کردن باب انفتاح از انسداد معنا ندارد.

اشکال دوم کلام مرحوم نائینی

اشکال دوم این است که مرحوم نائینی مصلحت را روی تسهیل برده و فرمودند: شارع با این که می‌داند برخی از این امارات مخالف واقع است، اما بر اساس مصلحت تسهیل ما را به عمل به اماره متعبد کرده است؛ و مصلحت تسهیل را طوری معنا کردند که ارتباطی به مسئله عسر و حرج ندارد؛ بلکه حقیقت دین و واقعیت دین، سمحه و سهله است؛ لذا، شارع مردم را موظف به تحصیل علم نمی‌کند؛ اگر به مردم تکلیف کند که در هر موردی باید علم پیدا کنند، دیگر سهولت ندارد؛ سهولت در این است که شارع يك سری اماراتی مثل خبر واحد را معتبر کند.

به نظر ما، همین مطلب اشکال دارد؛ برای اینکه فرض ما این است که شارع می‌داند در برخی از موارد مکلف در حرام واقع می‌شود؛ با این وجود آن را مباح می‌کند و این القاء در مفسده می‌شود؛ چگونه این دو قابل جمع است؟ به عبارت دیگر، مصلحت تسهیل این مقدار قدرت ندارد که چنین چیزی را توجیه کند.

اماراتی که شارع برای مردم معتبر می‌کند، فرض ما این است که محذور ملاکی یعنی در بعضی از موارد چیزی که واجب است، آن را مباح می‌کند؛ و یا چیزی که حرام است را مباح می‌کند؛ جایی که واجب مباح می‌شود، مشکلی ندارد؛ مصلحتی از دست انسان فوت شده است و اشکالی ندارد که شارع تسهیلاً علی المکلفین بگوید بجای صد مورد، در هفتاد مورد مصلحت را بدست آورید؛ از دست دادن همان است که تعبیر می‌کنیم به «عدم النفع».

اما اگر از این صد مورد، يك موردش القاء در مفسده باشد، چیزی که واقعاً حرام است را شارع با اماره مباح کند، آیا مصلحت تسهیل می‌تواند این را توجیه کند؟ به نظر ما مصلحت تسهیل این مقدار توانایی و قدرت ندارد که کار حرام را توجیه کند.

بیان امام خمینی(ره)

امام (رض) در کلماتشان این مصلحت را روی مصلحت بقاء شریعت بردند؛ همانطور که دیروز هم اشاره کردیم، ایشان می‌فرمایند: در همان زمان انفتاح، اگر شارع بخواهد همه مردم را وادار کند به اینکه بروند برای تحصیل علم خدمت امام معصوم (ع) و بحثی از اماره غیر علمی نداشته باشد، اشکالش این است که ائمه(ع) در زمان خلفایی بودند که بدترین دشمن آنها بودند و با این کار همین تعداد محدود هم از بین می‌رفتند و همینطور خوف جان خود مردم نیز وجود داشت؛ لذا، برای اینکه دین باقی بماند، شارع، اماره غیرعلمی را معتبر کرده است.

در مورد باب انسداد هم می‌فرمایند: شارع در زمان انسداد، اگر مکلف را بخواهد تکلیف به تحصیل علم کند، هیچ راهی جز احتیاط ندارد؛ چون فقط با احتیاط است که مکلف علم پیدا می‌کند به اینکه عملش را انجام داده است؛ و در این صورت، مردم از دین انزجار پیدا خواهند کرد.

بنابراین، مصلحت بقای دین سبب می‌شود که شارع امارات غیر علمیه را معتبر کند. پس، مسئله بقای دین، چنین اقتضایی را دارد؛ و مصلحت بقای دین از مصلحت تسهیل خیلی قوی‌تر است؛ ممکن است در يك زمانی برای بقای دین نیاز باشد که امام معصوم(ع) جان خودش را تقدیم دین کند، اما مصلحت تسهیل چنین اقتضایی ندارد. لذا، روی مصلحت بقای دین، اگر حرامی مباح شود، اشکالی ندارد؛ اگر واجبی مباح شود یا واجبی حرام شود و یا حرامی واجب شود، هیچ محذوری ندارد؛ وقتی دین باید باقی بماند، اشکال ندارد که در موردی القای در مفسده حادث شود.

ملاک سوم برای مصلحت

ملاک سومی هم در کلمات وجود دارد و آن این که شارع ملاحظه فرموده که اکثر امارات مطابق با واقع است و علم به این معنا دارد؛ اگر بگویم شارع مردم را به حال خودشان واگذار کند و اصلاً اماره‌ای را برای اینها معتبر نکند، اینها سراغ عقل خودشان می‌روند؛ مثلاً در جایی که چیزی در واقع واجب است یا حرام، در صورتی که مکلف دلیلی برای وجوب یا حرمت پیدا نکند، عقل می‌گوید تو بیانی نداری و عقاب بلا بیان قبیح است؛ پس، می‌توانی آن فعل را انجام دهی یا ترك کنی.

بنابراین، در اینجا که شارع می‌داند این امارات در اکثر موارد مطابق با واقع در می‌آید، کفایت می‌کند که آنها را معتبر و حجت کند. روی این بیان، دیگر کاری به مصلحت تسهیل و مصلحت بقای شریعت نداریم؛ می‌خواهیم ببینیم شارع دو راه دارد که يك راه عبد را در این صد مورد به عقل خودش واگذار می‌کند، و عقل هم بگوید بیانی نیست و قبح عقاب بلا بیان جاری است، پس من مجاز به انجام و ترك هستم؛ نتیجه این است که ممکن است در تمام صد مورد بر خلاف واقع عمل کند؛ و راه دیگر همان است که ذکر کردیم و آن اینکه شارع علم به این دارد که اکثر اینها مطابقت با واقع است؛ در اینجا اگر از عقل هم سؤال کنیم، می‌گوید بر شارع چنین کاری تعین دارد و باید امارات را لازم العمل کند.

کما اینکه ما وقتی به عقلا مراجعه کنیم، عقلا در رجوع به اطباء، با وجود اینکه می‌دانند پزشکان گاه در معالجه اشتباه می‌کنند و موجب هلاکت انسان می‌شوند، باز رجوع به اطباء يك امر عقلایی و لازم است. به نظر ما، در اینجا هر کدام از این دو بیان را - یا

مصلحت بقاء شریعت و یا مسئله علم شارع به اینکه امارات غالباً مطابقت با واقع دارد - بگوییم، تام است.

البته يك تعبیری در کلمات مرحوم نائینی بود که می‌فرمود: این که بگوییم اماره دائم المطابقة یا غالب المطابقة است، لزومی ندارد و معنایی برایش نیست؛ و علاوه، تخرص علی الغیب است. باید گفت که این در صورتی است که ما بخواهیم غالب المطابقة بودن را احراز کنیم؛ اما اگر گفتیم در نزد شارع چنین است، شارع این را غالب المطابقة می‌داند، همین مقدار کفایت می‌کند.

تقديم مصلحت نوعیه بر مصلحت شخصیه

آخرین نکته در این قسمت این است که در کلمات برخی از بزرگان این نکته آمده که مصلحت نوعیه بر مصلحت شخصیه مقدم است؛ مرحوم نائینی در بیان مصلحت تسهیل می‌فرمایند: مصلحت تسهیل مصلحة نوعیه است؛ یعنی شارع نوع مکلفین را در نظر می‌گیرد؛ نگاه به اشخاص نمی‌کند و با توجه به نوع مکلفین اماره را لازم العمل می‌کند؛ و بعد می‌گویند که بر مصلحت شخصیه مقدم است.

این مطلب هم در شرع، و هم در عرف وارد شده است؛ در عرف مثالش این است که اگر کسی بداند امروز ممکن است يك نفر وارد منزلش شود و او را به قتل برساند، در آن روز دستور می‌دهد که هیچ کس وارد منزل نشود، حتی دوستان و اقربایش. در شرع نیز به باب عده مثال زده شده است؛ در باب عده گفته‌اند ملاک لزوم اعتداد، مسئله حفظ انساب و عدم اختلاط میاه است تا معلوم شود که بچه به چه کسی منسوب است؛ حال، در جایی که مردی از زن خودش دو سال دور و غایب است، بعد که آمد همان روز طلاق داد، آیا باید بگوییم بعد از طلاق باید عده نگهدارد؟ در این مورد که یقین داریم مسئله حفظ انساب وجود دارد و اختلاط میاه نیست؟

جوابی که می‌دهند، این است که مصلحت نوعیه بر مصلحت فردیه و شخصیه مقدم است؛ شارع وقتی که می‌خواهد عده را لازم کند، می‌آید نوع را در نظر می‌گیرد و بر اساس آن، عده را لازم می‌کند. وقتی هم که عده را جعل کرد، لزوم الرعاية دارد؛ و اگر در مورد خاصی هم یقین داشته باشیم که این ملاک وجود ندارد، در آنجا هم باید این حکم رعایت شود. نکته‌ای که می‌خواهیم عرض کنیم این است که در مثال مصلحت تسهیل، درست است که مصلحت تسهیل يك مصلحت نوعیه است و بر مصلحت شخصیه مقدم می‌شود؛ اما آیا در خصوص مثال عده، می‌توانیم بگوییم که شارع مصلحت نوعی را در نظر گرفته است؛ به عبارت دیگر، آیا ملاک در باب عده يك ملاک نوعی است؟

در باب عده، اگر مسئله عدم اختلاط میاه را علت گرفتیم، دیگر اصلاً نوعی نیست؛ بلکه در هر موردی که این علت بود، عده لازم است و در غیر آن، عده لازم نیست. اگر علت نگیریم و بگوییم حکمت است که اصلاً از بحث خارج می‌شود؛ چون حکم دایر مدار حکمت نیست. لذا، مشهور فقها در اینجا نمی‌گویند ملاک در باب عده، يك ملاک و مصلحت نوعیه است و مصلحت نوعیه، بر مصلحت فردیه مقدم است؛ بلکه می‌گویند این ملاک بمنزلة العلة نیست؛ شارع فرموده عده لازم است و این هم حکمتش هست.

این را بدین جهت ذکر کردیم که در بعضی از کتب مثل مصباح الاصول این مطلب ذکر شده است و به نظر ما در خصوص این مثال، این مناقشه وجود دارد که این مثال، از باب تقديم مصلحت نوعیه بر مصلحت شخصیه نیست. تا اینجا قسمت اول کلام مرحوم نائینی تمام می‌شود؛ و فردا انشاءالله قسمت دوم کلام ایشان را بیان خواهیم کرد؛ و السلام.